

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید





## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۷ گنج حضور، بخش سوم

آن عصای حَزْم و استدلال را  
چون نداری دید، می گن پیشوا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۷

اگر در ذهن هستی و نمی توانی فضا را باز کنی، اگر دید عدم بینت باز نشده و هنوز چیزهایی که ذهن نشان می دهد به مرکزت می آید، می توانی با تأمل و دوراندیشی حتی به وسیله ذهن تمرکز کرده و به خودت شک کنی و خود را مورد ارزیابی قرار دهی.

نکته: اگر هنوز با دید من ذهنی می بینیم و به حضور نرسیده ایم، حداقل می توانیم به ابیات مولانا پناه برده و آن را راهنمای خود سازیم. بنابراین با ارزیابی خود ببینیم که آیا مدام چیزهای ذهنی و دردها را به مرکزمان می آوریم و یا ساکت و آرام به صورت حضور ناظر به خود نگاه کرده و مراقبیم تا من ذهنی مسائل را به مرکزمان نیاورد.

چشم اگر داری تو، کورانه میا  
ور نداری چشم، دست آور عصا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶

پس اگر چشم عدم بین داری، چشم‌هایت را نبند و مانند انسان نابینا حرکت نکن. اما اگر من ذهنی داری و چشم  
عدمت هنوز قادر به دیدن نیست، پس به دنبال عصایی باش تا تو را برای یافتن مسیر یاری کند.



آن عصای حَزْم و استدلال را  
چون نداری دید، می گن پیشوا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۷

اگر در ذهن هستی و نمی توانی فضا را باز کنی، اگر دید عدم بینت باز نشده و هنوز چیزهایی که ذهن نشان می دهد به مرکزت می آید، می توانی با تأمل و دوراندیشی حتی به وسیله ذهن تمرکز کرده و به خودت شک کنی و خود را مورد ارزیابی قرار دهی.

ور عصای حَزْم و استدلّال نیست  
بی عصاکش بر سرِ هر ره مایست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۸

اگر عصای تأمل و دوراندیشی در مسائلی که ذهن نشان می‌دهد نداری و قادر به فضاگشایی نیستی، پس بدون عصاکش بر سر راه نایست، یعنی از کمک و هدایت بزرگانی چون مولانا استفاده کن تا تو را در مسیر درست قرار دهند.

نکته ۱: ما در ابتدا خود را به ابیات مولانا می‌سپاریم و آن قدر تکرار می‌کنیم تا چشم عدم در ما باز شود. این ابیات قابلیت این را دارند که ما را از روی موانع ذهنی عبور دهند.

نکته ۲: من ذهنی با ایجاد مسائلی از جمله توقع و حسادت مانع سازی می کند. پس وقتی این موارد را در خود مشاهده کردیم، باید ابیات مربوط به آن را بخوانیم و تکرار کنیم تا از فکر حسادت و ضرر زدن به دیگران خارج شویم. با این کار درواقع اعتراف می کنیم که قدرت دیدن نداریم و نیاز به عصای حزم و استدلال داریم. بنابراین با استفاده از راهنمایی مولانا به خرد دست یافته و از فکر و عمل برحسب من ذهنی پرهیز می کنیم.

گام زان سان نه که نابینا نهد  
تا که پا از چاه و از سگ وارهد

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۹

پس تا زمانی که چشمِ عدمت باز نشده و هنوز من ذهنی داری، پای خود را مانند انسان نابینا طوری با احتیاط بگذار که مبادا در چاه بیفتی و یا از حمله سگ در امان باشی.



لرزلرزان و به ترس و احتیاط  
می نهد پا تا نیفتد در خُباط

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۰  
-خُباط: پریشانی مغز، پری زدگی  
-در این جا: تباهی و هلاکت

شخصی که قدرت بینایی ندارد گام‌هایش را همیشه با احتیاط و ترس برمی‌دارد که مبادا در دام و گرفتاری بیفتد.

ای ز دودی جسته در ناری شده  
لقمه جسته، لقمه ماری شده

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۱

ای کسی که در پی گریختن از دود، گرفتار آتش شده‌ای، حواست باشد که با زیاد شدن دردها و درمان نکردن آنها به تدریج به اعماق ذهن فرومی‌روی. وقتی چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت آورده و از آن لقمه زندگی می‌خواهی، درواقع مشغول ساختن یک من‌ذهنی همچون مار هستی که سرانجام تو را به‌عنوان لقمه می‌بلعد.



خُنک آنکه که کند حق، گنہت طاعت مطلق  
خُنک آن دم که جنایات، عنایاتِ خدا شد

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۰

خوشا آن لحظه‌ای که خداوند گناهان و همانیدگی‌هایت را در اثر پذیرش مسئولیت و فضاگشایی به طاعت مطلق تبدیل کند و تو به‌عنوان امتداد خداوند از درون آن همانیدگی‌ها بیرون بیایی. چه خوش است آن وقتی که فضا را باز کردی و با مرکز عدم متوجه شدی که همه آن جنایات و همانیده شدن‌ها درواقع توجه و عنایت خداوند بوده تا تو را به خودش تبدیل کند.

نکته ۱: قبول مسئولیت و زیر بار رفتن که این کارها را من انجام دادم و موجب درد و رنج برای خود شدم باعث می‌شود که درون ما کارگاه خداوند شود.

نکته ۲: با توجه به این بیت می‌فهمیم که در اصل این گناه کردن و همانیده شدن نیست که اشکال دارد، بلکه اشکال اساسی در «جبر» فرورفتن است. به بیان دیگر وقتی از خودمان سلب مسئولیت کرده و می‌گوییم: «من نمی‌توانم تغییر کنم و مسئول نیستم» و در من‌ذهنی با سبب‌سازی خود را تبرئه می‌کنیم، مرتکب گناه شده و از جنس شیطان می‌شویم.

سینّاتِم چون وسیلت شد به حق  
پس مزن بر سینّاتِم هیچ دق

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۵  
–دق: کوفتن، طعنه زدن، نکوهش کردن

وقتی گناهان من باعث شد تا زیر بار مسئولیت بروم و بدانم که خطا کرده‌ام، پس باید فضا را باز کرده، کارگاه خداوند شوم و به او برسیم، بنابراین بر گناهان من طعنه نزن و نگو چرا این‌قدر همانیده شده‌ای.



نکته ۱: با این ابیات درمی یابیم که باید مسئولیت خطا و همانیدگی خود را بپذیریم. به جای این که مدام یک سیستم و یا جماعت را ملامت کنیم، در پی پیدا کردن دردها و مشکلات درونی خود باشیم.

نکته ۲: اگر مسئولیت خطاهای خود را نمی پذیریم، باید بدانیم که نمی توانیم از من ذهنی خلاص شده و خودمان را اصلاح کنیم.

(قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۰)

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.»

«مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکی ها بدل می کند و خدا آمرزنده و مهربان است.»

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی  
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰  
-مفتی: فتوادهنده

گفت تو فتوادهنده ضرورت هستی، یعنی این لحظه از خودت می‌پرسی آیا ضرورت دارد چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکز بیاورم؟ چرا که من از جنس خدای بی‌نیاز و صمد هستم. اگر چیزی به مرکز بیاید، به من ذهنی تبدیل شده و به سبب‌سازی ذهن می‌افتم، من از جنس این دویی نیستم. پس با قبول مسئولیت می‌دانی که اگر بدون ضرورت جسم را به مرکز بیآوری، مجرم شناخته می‌شوی.



ور ضرورت هست، هم پرهیز به  
ور خوری، باری ضمان آن بده

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱  
-ضمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن

اگر ذهن با سبب‌سازی دلایلی را در نظرت جلوه داد که براساس آنها باید این کار اشتباه را انجام دهی، در این شرایط نیز پرهیز بهترین کار است. چراکه اگر آن چه ذهن نشان می‌دهد را به مرکز بیاوری و برحسب آن فکر و عمل کنی، مؤاخذه شده و تاوانش را پرداخت می‌کنی.

چون نباشد قوتی، پرهیز به  
در فرارِ لا یطاق آسان بجه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶  
-لا یطاق: که تاب نتوان آوردن  
-آسان بجه: به آسانی فرار کن

اگر در برابر آن چه ذهن به صورت سبب‌سازی نشان می‌دهد و می‌خواهد آن را به مرکزیت بیاورد قدرت و توانایی نداری و از عهده آن بر نمی‌آیی، بهترین کار این است که پرهیز کنی و از آن چه تاب و توانش را نداری با فضاگشایی به آسانی بجهی.



قوت اصلی بشر نور خداست  
قوت حیوانی مر او را ناسزااست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۳

غذای اصلی بشر نوری ست که با فضاگشایی از جانب فضای یکتایی می آید. قوت حیوانی یا همان انرژی گرفتن از همانیدگی ها، آوردن چیزها به مرکز، برحسب آنها فکر و عمل کردن و درک زندگی خواستن از آنها برای انسان ناگوار است و با مزاج او سازگار نیست.

من جز احد صمد نخواهم  
من جز ملک ابد نخواهم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۷۸

[مولانا می گوید:] من به جز خداوند یکتا و بی نیاز، شخص دیگر یا چیز دیگری را نمی خواهم، یعنی به آن چه ذهنم نشان می دهد توجه نمی کنم و اهمیت نمی دهم. من جز ساکن شدن در این لحظه ابدی و زنده شدن به خداوندی که بی نهایت عمق و ریشه داری است چیز دیگری نمی طلبم.

نکته: یکتایی، بی نیازی و ساکن بودن در این لحظه ابدی، از خصوصیات خداوند هستند و هر سه باید همزمان توسط ما که امتداد خداییم تجربه شوند. پس اگر ذهن را به مرکزمان آورده و هشیاری جسمی پیدا کنیم، تا ابد در زمان مجازی گذشته و آینده باقی مانده و در ذهن زندانی خواهیم شد. در این صورت بدون شک جریمه شده و هزینه آن را پرداخت خواهیم کرد؛ کما این که از ابتدای زندگی مان نیز این هزینه را مدام پرداخت کرده ایم.



هر کسی در عجبی و عجب من این است  
کاو نگنجد به میان، چون به میان می آید؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۶

[مولانا می گوید:] هر کسی از چیزی شگفت زده می شود، اما شگفتی من از این حقیقت است که چگونه بی نهایت  
خدا در محدودیت ذهن جا شده است؟

نکته: ما از جنس خداوند و بی نهایت او هستیم و اگر چه که الآن در محدودیت ذهن به سر می بریم، اما به شرط  
فضاگشایی، خداوند ما را جذب می کند و از ذهن بیرون می کشد.

آفتابی در یکی ذرهٔ نهان  
ناگهان آن ذره بگشاید دهان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

هشیاری انسان به عنوان امتداد خداوند، همچون آفتابی بی‌نهایت، درون ذرهٔ ذهن پنهان شده‌است. حال اگر او با فضاگشایی و انداختن همانیدگی‌ها مرکزش را عدم کند و به آن چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندهد، ناگهان این ذرهٔ ذهن، دهان باز می‌کند، فضا گشوده می‌شود و هشیاری‌اش به صورت آفتاب بی‌نهایت از درون آن ذره طلوع می‌کند و او به مقصود اصلی آمدن خود به این جهان که زنده شدن به زندگی است، نائل می‌شود.



ذره ذره گردد افلاک و زمین  
پیش آن خورشید، چون جست از گمین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۱  
-گمین: نهان گاه، گمین گاه

اگر در اثر فضاگشایی و عدم مقاومت در برابر آن چه ذهن نشان می دهد، هشیاری انسان به عنوان آفتاب زندگی که بی نهایت است از نهان گاه ذهنش طلوع کند، زمین و هر آن چه در آسمان هاست، در برابر وسعت او به صورت ذره دیده می شود و او همه کائنات را دربر می گیرد.

پس در ادر کارگه، یعنی عدم  
تا بینی صنع و صانع را به هم

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۲  
-صنع: آفرینش  
-صانع: آفریدگار

پس ای انسان، با کنار گذاشتن قضاوت و مقاومت و اهمیت ندادن به آن چه ذهن نشان می دهد، فضا را باز و مرکزت را عدم کن و در نتیجه وارد کارگاه خداوند شو، تا صنع، آفریدگاری و آفریدگار را با هم بینی.

کارگه چون جای روشن دیدگی ست  
پس برون کارگه پوشیدگی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۳  
-روشن دیدگی: روشن بینی

از آن جا که کارگاه خداوند، فضای گشوده شده و دیدن با مرکز عدم جای روشن دیدن است و انسان می تواند مثل روز ببیند و همانیدگی ها را شناسایی کند، بنابراین بیرون از این کارگاه یعنی دیدن برحسب ذهن، جای پوشیدگی ست، انسان جذب ذهن شده و در نتیجه نمی تواند درست ببیند.



رو به هستی داشت فرعون عنود  
لاجرم از کارگاهش کور بود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۴

چون فرعون ستمگر که نماد من‌ذهنی است، با هشیاری جسمی عمل کرد و آن‌چه را که ذهن نشان می‌داد، به مرکزش راه یافت، پس به ناچار مرکزش عدم و کارگاه خداوند نشد و نسبت بدان کور و بی‌خبر بود. یعنی چون مرکزش عدم نشده بود خداوند نیز روی او کار نمی‌کرد.

نکته: ما باید در خود بازبینی کنیم که آیا کارگاه خداوند در درونمان با مرکز عدم باز شده یا نه؟

جهد فرعونى چو بى توفيق بود  
هرچه او مى دوخت، آن تفتیق بود

—مولوى، مثنوى، دفتر سوم، بیت ۸۴۰  
تفتیق: شکافتن

از آن جا که جهد فرعون، تلاش و کوشش با مرکز همانیده و سبب‌سازی ذهن، امری بدون موفقیت است، بنابراین انعکاس آن در بیرون نیز بیهوده و بی‌حاصل است و در نهایت توسط «قضا و کن‌فکان» الهی شکافته و تباه خواهد شد.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی  
 نیستی بر، گر تو ابله نیستی  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

آینه هستی واقعی یا آینه خداوند چیست؟ خارج شدن از عقل من ذهنی و اعتراف به همانیدگی‌ها. پس اگر ابله نیستی، این لحظه فضا را باز و همانیدگی‌هایت را شناسایی کن و آن‌ها را از مرکزت بران.

نکته ۱: ما باید در اولین قدم به اشکالات و دردهای خود اعتراف کرده و بگوییم خودمان با من ذهنی آن‌ها را ایجاد کرده‌ایم، نه خداوند که همه کائنات را اداره می‌کند.

نکته ۲: ابله‌ی این است که بگوییم: «من هیچ اشکالی ندارم، مردم بد هستند. خداوند هم اصلاً به من توجه نمی‌کند و به همین علت تمام کارهایم خراب می‌شود.»

نکته ۳: اگر من ذهنی‌مان، ما را متقاعد می‌کند که تقصیر ما نیست، باید فضا را باز کنیم و جلوی‌مان بایستیم و بگوییم مقصر من هستم، الآن مسئولیت را پذیرفته، فضا را باز می‌کنم و از جنس عدم می‌شوم.



حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود  
آن که جان پنداشت، خون آشام بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۸

انسان به جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز هر لحظه با آوردن آن چه ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزش و فکر کردن بر حسب همانیدگی‌ها حیله کرد، و این طرز فکر و عمل کردن برای او دام شد. من ذهنی را تشکیل داد و فکر کرد من ذهنی جان اوست، اما درواقع دشمن خون آشام بود.

نکته: افسانه من ذهنی این است که انسان چیزها را به مرکزش آورده، جنسیت اصلی‌اش را که «الست» است، فراموش می‌کند و از دست می‌دهد. همچنین لحظه به لحظه از جنس جسم و درد می‌شود و در نتیجه هر چیزی که درست می‌کند، خراب می‌شود و این خرابی را به گردن مردم و خدا می‌اندازد.

در بَست و دشمن اندر خانه بود  
حیلۀ فرعون، زین افسانه بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۹

انسان من ذهنی برای محافظت خود از گزند دشمن در خانه را به روی مردم می بندد. یعنی اجازه نمی دهد کسی مانند مولانا به او آگاهی دهد و باورها، افکار و خاصیت‌هایی چون کاهلی ذهن و پندار کمال را در او عوض کند. غافل از این که دشمن یعنی من ذهنی درون خانه اوست. درست مانند حیلۀ فرعون که همه درها را بست، در حالی که حضرت موسی در خانه خود او رشد کرد.

نکته ۱: انسان براساس من ذهنی، پندار کمال می سازد و فکر می کند مردم نمی دانند و فقط او می داند، بنابراین از آموزش‌های بزرگانی چون مولانا احساس بی‌نیازی می کند و در را به روی این آموزش‌ها می بندد.

نکته ۲: نوع دیگری از در بستن وجود دارد که ما فضا را باز می کنیم و در را به روی مزاحمان بیرونی، من‌های ذهنی که می خواهند روی ما با ارتعاش بد اثر منفی بگذارند، می بندیم و کارگاه خداوند می شویم.

کارگاهِ صنْعِ حق چون نیستی ست  
پس برونِ کارگاهِ بی‌قیمتی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰  
-صنع: آفرینش، آفریدن

از آن جا که کارگاه آفریدگاری خداوند، مرکز عدم و من‌ذهنی صفر است، پس داشتن من‌ذهنی و برحسب  
هشیاری جسمی و سبب‌سازی ذهن فکر و عمل کردن ارزشی ندارد.



جمله استادان پی اظهار کار  
نیستی جویند و جای انگسار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸  
-انگسار: شکسته شدن، شکستگی، مجازاً خضوع و فروتنی

همه استادان جهان برای نشان دادن حرفه و هنر خود، دنبال جایی هستند که در آن جا کمبود و یا شکستگی‌ای وجود داشته باشد تا با درست کردن آن، هنر و مهارت خود را نشان بدهند.

[به طور مثال نجار برای ساختن میز یک گنده درخت را پیدا می کند، پزشک نیز برای این که استادی اش را نشان دهد یک مریض پیدا کرده و او را درمان می کند. بنابراین ما نیز باید شکسته شویم و شناسایی کنیم که دید ما در من ذهنی اشتباه بوده و وضعیت کنونی ما تقصیر خودمان است، تا خداوند ما را درمان کند.]

لَا جَرَمَ اسْتَادِ اسْتَادَانِ صَمَدٍ  
كَارِ گَاهَشِ نِیَسْتِیِّ وَ لَا بُودِ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹  
-صمد: بی نیاز و پاینده، از صفات خداوند

به ناچار کارگاه استاد استادان، خداوند بی نیاز، نیستی و مرکز عدم است. [به بیانی دیگر کارگاه خداوند زمانی برقرار می شود که ما به آن چه ذهن نشان می دهد اهمیت ندهیم، به نقص هایمان اقرار کرده، فضا را باز و عقل من ذهنی مان را صفر کنیم و هیچ جسمی را در مرکز خود قرار ندهیم.]

هر کجا این نیستی افزون تر است  
کار حق و کار گاهش آن سر است

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

هر کسی که این نیستی در او بیشتر است، یعنی بیشتر فضا را می گشاید، من ذهنی اش را صفر می کند و با عقل ذهنی فکر و عمل نمی کند، تبدیل به کارگاه خداوند شده و خداوند بهتر می تواند روی او کار کند.



خوش برانیم سوی بیشه شیران سیاه  
شیرگیرانه ز شیران سیه نگریم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

در روشنایی و نور فضای گشوده شده و مرکز عدم که زندگی بر زندگی قائم است و هشیاری از هشیاری آگاه، با شادی و میل و رغبت و بدون درد، به سوی همانیدگی های تیره و تار که در ذهن قابل دیدن نیستند می رویم و آن ها را شناسایی می کنیم. زندگی خود را از آن ها بیرون می کشیم و هیچ گاه از آن ها نمی گریزیم.

اگر گلی بدهام، زین بهار باغ شوم  
وگر یکی بدهام، زین وصال صد گردهم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۶

[من از تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور نمی ترسم، چراکه] اگر با عقل من ذهنی و به وسیله سبب سازی ذهن در نظر مردم مانند گلی زیبا بوده‌ام، اکنون با بهار فضاگشایی و مرکز عدم چون باغی زیبا می شوم. همچنین اگر در جدایی بوده و به صورت یک «من» خود را با دیگران مقایسه کرده و از آن‌ها برتر درآمده‌ام، اکنون با اتصال به مرکز عدم، مقام وحدت و یکی شدن با زندگی را تجربه کرده، با تمام انسان‌ها در یک سطح همسان شده و صد می شوم.

نکته: این بیت به ما می گوید: «با فضاگشایی و تبدیل شدن به زندگی چیزی از تو کم نخواهد شد.»

أذْكُرُوا اللَّهَ كَارِهُرِ أَوْ بَاشِئِ نِيسْت  
أَرْجِعِي بِرِ پَآئِ هِر قَلَّآشِ نِيسْت

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲  
–قلّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس

ذکر خداوند یعنی فضاگشایی، عدم کردن مرکز، عذرخواهی از اشتباهات و قبول مسئولیت، کار هر من ذهنی بی سروپایی نیست. همچنین هر لحظه با فضاگشایی به سوی خداوند رفتن و به صورت ناظر و منظور یکی شدن، کار هر من ذهنی حقه بازی نیست.

(قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱)  
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»  
[ذکر خدا بدین معنی نیست که ما من ذهنی داشته باشیم و به زبان خدا، خدا بگوییم.]



لیک تو آیس مشو، هم پیل باش  
ور نه پیلی، در پی تبدیل باش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

[همه انسان‌ها به خطاب «ارْجعی» که می‌گوید «این لحظه به سوی من بازگردید» عمل نمی‌کنند و فضاگشایی نمی‌کنند] اما تو ناامید نشو و دست از طلب برندار، مانند فیل قوی باش و از جنس زندگی شو. هر لحظه فضا را بگشا و مرکزت را عدم کن. اگر هم فیل یعنی از جنس زندگی نیستی، در این صورت همچنان طلب زنده شدن به زندگی را داشته باش و به کار کردن روی خود ادامه بده تا با فضاگشایی این تبدیل صورت پذیرد.

أَبُ ذَكَرِ حَقًّا وَ، زَنْبُورِ اَيْنِ زَمَانِ  
هَسْتِ يَادِ اَنْ فَلَانِهْ وَ اَنْ فَلَانِ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۷

هنگامی که زنبورهای فکر و مسائل ذهنی که یاد فلان مسئله و فلان چیز و فلان کس است مرتب شدیدتر شده و به انسان حمله می کنند، در این هنگام ذکر حق کردن که همان تسلیم، گشودن فضا و عدم کردن مرکز است، مانند آبی ست که او را از شر این زنبورها در امان می دارد.

(قرآن کریم، سوره رعد (۱۳)، آیه ۲۸)

«...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.»

«...آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می یابد.»

دَمِ بَخُورِ دَرِ آبِ ذِکْرِ وَ صَبْرِ کُن  
تَا رَهی از فِکْرِ وَ وَسْوَاسِ کِهِن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۸

با فضاگشایی در آب ذکر حق برو، ذهن را خاموش کن، نفس خود را نگه دار، صبر کن و همان جا بمان تا از شرّ  
فکرهای مسلسل‌وار همانیده که یکی پس از دیگری به مرکزت می‌آیند، رها شوی.

نکته: من ذهنی فکر می‌کند اگر خاموش شود و پشت سرهم فکر نکند، می‌میرد.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید